

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکال سوم به نظریه خطابات قانونیه

اشکال سومی که بر امام (رضوان الله تعالی علیه) وارد شده گفته‌اند که اگر ما نظریه خطابات قانونیه را بپذیریم لازم می‌آید عدم امکان قصد امر در واجبات تعبیه و تردیدی نیست که در واجبات تعبیه قصد امر شرطیت دارد. اگر مکلف نماز را به قصد امر متعلق به خودش بخواند، اینجا این نماز صحیح نیست و ادعای مستشکل این است که اگر ما نظریه خطابات قانونیه را بپذیریم دیگر چنین چیزی امکان ندارد، چرا؟ برای اینکه موضوع ندارد، قصد امر آنجایی است که بگوئیم این أَقِمُوا الصَّلَاةَ شامل من مکلف شده، متوجه من هست، من بیایم بگویم اصلي بقصد امتثال این امری که خدا متوجه به من کرده، اما روی نظریه خطابات قانونیه امر متوجه افراد نشده، امر به يك عنوان کلی مکلف، به عنوان کلی مؤمن تعلق پیدا کرده به شخص و افراد تعلق پیدا نکرده. پس وقتی به شخص و افراد تعلق پیدا نکرده من بالخصوص خطاب و امری ندارم تا برای نماز قصد این امر را کنم! پس لازم نیست که موقع خواندن نماز، یعنی ممکن نیست قصد امر کنم. این چه شرطی است که امکان ندارد روی نظریه خطابات قانونیه؟ روی نظریه مشهور، مشهور می‌گویند این أَقِمُوا الصَّلَاةَ منحل می‌شود به تعداد نفوس مکلفین، هر مکلفی يك امر مستقل برای نماز دارد و لذا می‌گویند هر مکلفی انجام بدهد می‌شود مطیع و اگر مخالفت کند می‌شود عاصی همان امر، پس هر مکلفی يك امر مستقلی دارد، هر مکلفی برای نماز قصد همان امر متوجه به خودش را می‌کند و هیچ مشکلی پیش نمی‌آید. روی نظریه مشهور کاملاً مسئله صحیح است. اما روی نظریه امام می‌گوئیم هر فرد که امر ندارد، پس کیف ممکن قصد الأمر في كل فرد، پس قصد امر امکان ندارد.

جواب اشکال

جوابی که اینجا داده می‌شود خیلی روشن است می‌گوئیم قصد امر در واجبات تعبیه لازم است و این درست است و کسی هم در آن تردیدی ندارد، ولی چه کسی گفته قصد امر متعلق به من لازم است؟ بلکه هر مکلفی که می‌خواهد نماز بخواند قصد می‌کند همان امر متعلق به صلاة کلی را، یعنی می‌داند يك قانونی در شریعت وجود دارد به نام وجوب الصلاة، می‌گوید من هم به قصد امتثال همان امر متعلق به کلی صلاة و کلی مؤمن می‌خواهم همین قانون کلی را امتثال کنم، به عبارت دیگر در باب قصد امر هیچ کس نمی‌گوید باید شماي مکلف قصد کنی امر متوجه به خودت را، چه کسی این را گفته؟ شما وقتی واجب تعبیه را معنا می‌کنید می‌گوئید واجب تعبیه آنست که باید به قصد امتثال امر آورده شود نمی‌گوئید باید به قصد امتثال امری که به خود شما تعلق پیدا کرده آورده شود، به قصد امتثال کلی امر، و اساساً چه بسا همین مطلبی که مستشکل در اینجا به عنوان اشکال بر امام مطرح می‌کند این یکی از مؤیدات امام باشد، بیان ذلك این است که الآن مردم که می‌خواهند نماز بخوانند، شما وقتی می‌گوئید من می‌خواهم نماز واجب بخوانم، می‌گوئید نماز می‌خوانم به قصد امتثال آن دستور کلی که خدا داده؟ یا می‌گوئید نماز می‌خوانم

به خاطر امر وجوبی صلاة که مختص به خود من است، کدامیک از اینهاست؟ همان کلی اولی است. یعنی شما وقتی روزه می‌گیرید نمی‌گوئید خدا برای شخص من وجوب روزه را قرار داده، می‌گوئید در شریعت وجوب روزه به نحو کلی جعل شده و من به قصد امتثال آن امری که به نحو قانونی جعل شده و قرار داده شده انجام می‌دهم.

قریةً إلی الله خودش قصد امر است، یکی از راه‌های قربت همین قصد امر است. مثال برای تقریب به ذهن خطابات قانونیه این است که وقتی باران می‌آید این باران همه‌ی موجودات را شامل می‌شود، انسان، حیوان، جماد، همه را شامل می‌شود اما نمی‌گوئیم که این برای خصوص این جماد فرستاده شد، برای خصوص این انسان فرستاده شد، همه را شامل می‌شود، اینجا هم يك عنوان کلی است که انطباق بر همه‌ی مکلفین پیدا می‌کند، همین انطباق اشتغال ذمه را درست می‌کند. ما همین نظریه‌ی امام را در تجب الصلاة بپذیریم، الصلاة واجبة یا الصوم واجب یا الحج واجب، لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ، اینها را بپذیریم، چون در بعضی از کلمات شاگردان امام (رضوان الله علیه) این هست و ما هم در آن بحث ضد نقل کردیم اما نگفتیم چه کسی گفته؟ بعضی‌ها گفتند امام این خطابات قانونیه را در مطلقات بیان می‌کند ام درجایی که به نحو عام استغراقی است مثل اقیموا این نظر را ندارد. نکته: بین ارتباط و بین اینکه بگوئیم انحلال به خطابات پیدا می‌کند فرق است. وقتی مولا می‌گوید الصلاة واجبة این وجوب بر هر مکلفی جعل شده، اما در همین حین که این را می‌گوید افراد را لا اجمالاً و لا تفصیلاً در نظر نمی‌گیرد، می‌گوید عنوان کلی مؤمن موضوع برای این تکلیف است، این عنوان بر هر کس انطباق پیدا کرد بر او واجب است، عنوان ناس در یا ایها الناس، این عنوان بر هر کسی انطباق پیدا کرد، وقتی انطباق پیدا می‌کند ارتباط حاصل می‌شود، اگر شما انطباق را توجه نفرمایید می‌گوئیم بین آن عنوان کلی و بین مکلف چه ارتباطی وجود دارد؟

به من که چیزی نفرموده چرا من امتثال کنم، اگر هم امتثال کنم فایده ندارد چون من متوجه آن تکلیف نبودم، اما انطباق که حاصل می‌شود ارتباط را ایجاد می‌کند، اشتغال ذمه را می‌آورد، اما خطاب را متوجه خصوص او نمی‌کند، تمام دعوای امام با مشهور همین است، مشهور می‌گویند این خطابات کلیه انحلال به خطابات شخصیه پیدا می‌کند، الآن از مشهور که سؤال کنیم، من يَكُ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ دارم، به تعداد مکلفین هر کسی يَكُ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ متوجهش است ولی امام می‌فرمایند يَكُ أَقِيمُوا الصَّلَاةَ است و خطابات متعدده نیست. ما اشکال را طوری جواب دادیم که به نظر ما به نفع امام می‌شود؛ اشکال این بود که قصد امر برای هر شخص ممکن نیست، جواب این است که هر شخصی همان امر کلی را قصد می‌کند، لازم نیست هر شخصی يك امر بالخصوص داشته باشد تا قصد کند و ثانیاً گفتیم اصلاً شما وقتی به عرف مراجعه می‌کنید، عرف در حین عمل می‌گوید من نماز می‌خوانم به خاطر آن امر کلی که مولا فرموده یا نماز می‌خوانم به خاطر این امری که به خصوص شخص من توجه پیدا کرده، به نظر ما عرف همان مطلب اول را می‌گوید.

اشکال چهارم

در این اشکال به امام گفتند که ما فرمایش شما را در متعلقات تکالیف قبول می‌کنیم، اما در موضوع تکالیف يك تالی فاسد دارد، در متعلق مثلاً در مثالی که خود مستشکل زده الخمر حرام حرمت حکم است، خمر متعلق برای این حکم است و شارع می‌تواند کلی و طبیعی خمر را متعلق قرار بدهد، حالا ولو بعضی از این افراد خمر از مورد ابتلای مکلف هم خارج است خارج باشد! آن طرف عالم مصادیقی برای خمر وجود دارد وجود داشته باشد، شارع می‌گوید من کاری به مصادیق ندارم که مورد ابتلا هست یا نیست، الخمر حرام. اما اگر در موضوع بگوئیم شارع در موضوع افراد را در نظر نمی‌گیرد اشکال مستشکل این است که پس ما چیزی به نام واجب عینی نخواهیم داشت، برای اینکه در واجب عینی مولا باید تکلیف را بر هر فردی معیناً جعل کند و هر فردی را معیناً باید يك تکلیف مستقل برایش قرار بدهد و الا واجب عینی نمی‌شود! پس خلاصه‌ی اشکال مستشکل این است که روی نظریه‌ی خطابات قانونیه ما دیگر چیزی به نام واجب عینی نداریم و هر چه هست می‌گوئیم واجب کفایی، در واجب کفایی مولا يك عنوان کلی را در نظر می‌گیرد، می‌گوید این عمل برای کلی مکلف لازم است، طبیعی مکلف. این فرد خصوصیت ندارد،

مي‌گوئيم انجايي كه واجب عيني است هر فردي صدور فعل از او بالخصوص لازم است اينجا شما چطور درست مي‌كنيد؟ پس بايد بگوئيد طبق خطابات قانونيه ما چيزي به نام واجب عيني نداريم.

جواب

براي اينكه اين اشكال چهارم حل شود، دو سؤال بايد جواب داده شود: سؤال اول اين است كه مشهور كه مسئله‌ي انحلال را قائلند آيا فقط در واجبات عينيّه قائلند يا در واجبات كفائيه هم قائلند؟ سؤال دوم اين است كه امام (رضوان الله تعالي عليه) كه خطابات قانونيه را ابداع كردند آيا فقط در واجبات عينيّه قائل است يا در واجبات كفائيه هم قائل است؟ اين دو تا سؤال اگر جواب داده شود جواب اين اشكال چهارم روشن مي‌شود. جواب سؤال اول؛ به نظر ما وقتي به كلمات اصوليين مراجعه كنيم، اصوليين وقتي مسئله‌ي انحلال را مطرح مي‌كنند فرقي بين واجب عيني و كفائي نمي‌گذارند، دليل چيست؟ دليل اين است كه اساساً بوي انحلال در كلمات اصوليين از كجا مي‌آيد؟ اصوليين مي‌گويند وقتي مولا يك تكليفي را واجب مي‌كند در ميان افراد مي‌رسيم به آدم عاجز، از آدم عاجز انبعاث امكان ندارد. پس بگوئيم اين عاجز خطاب ندارد، اصوليين يعني آنهايي كه در مقابل امام قرار گرفتند و مسئله‌ي انحلال را مطرح مي‌كنند مي‌گويند عاجز متعلق و مورد خطاب نيست، چرا؟ چون انبعاث در آن امكان ندارد، همين مطلب در واجب كفائي هم مي‌آيد، اگر شارع بيايد وجوب جهاد را، يا مثلاً وجوب تعلم را به نحو واجب كفائي مطرح كند، مي‌توانيم بگوئيم اينها عاجز هم به نحو كفائي براي واجب است؟ نه، چون واجب براي انبعاث امكان ندارد، پس عاجز لا محاله بايد از دايره‌ي خطاب خارج شود، خروجش يعني انحلال، يعني اين خطاب واجب كفائي وجوب تعلم را كه شامل ديگران هست، افراد را گرفته كل فرد فرد را مي‌گيرد و عاجز را نمي‌گيرد. فقط فرقي اين است كه هم در واجب عيني و هم در واجب كفائي انحلال را در هر دو مشهور قائلند، منتهي در واجب عيني مي‌گويند انحلال به طوري است كه اگر يكي انجام داد از ديگري ساقط نمي‌شود، در واجب كفائي انحلال به طوري است كه اگر يكي انجام داد از ديگري ساقط مي‌شود، يعني به اين معناست كه زمه‌ي ديگري از راه انحلال مشغول بوده، پس اين جواب سؤال اول.

جواب سؤال دوم: امام (رضوان الله تعالي عليه) وقتي مي‌فرمايند خطابات عامه، اين به نحو خطاب قانوني است احتياج به واجب عيني ندارد، ولو در كلام امام تصريح به اين مطلب نيست! اما دليل امام چيست؟ دليل امام يكي اين است كه اصلاً مي‌فرمايد قانونگذار در مقام تقنين خطايش قانوني است و اگر خطاب قانوني است ديگر افراد در نظر گرفته نمي‌شود، اين چه فرقي مي‌كند بين واجب عيني و واجب كفائي؟ نه در واجب عيني افراد در نظر گرفته مي‌شود و نه در واجب كفائي. پس چون امام مسئله را مي‌برد روي خطابات عامه، يا ايها الناس، يا ايها الذين آمنوا، ايها المستطيع، ايها المكلف، چون در مقام تقنين مقنن بعضي از واجباتش عيني و بعضي هم كفائي است، هر دو هم در مقام تقنين است، پس در هر دو خطاب قانوني مطرح است. حالا كه در هر دو خطاب قانوني مطرح است جواب اين اشكال چهارم خيلي خوب روشن مي‌شود، به مستشكل عرض مي‌كنيم نظريه‌ي امام در واجبات عينيّه اخلاقي ايجاد نمي‌كند و واجب عيني را كفائي نمي‌كند! امام هم در واجبات عينيّه خطاب قانوني را قائل است و هم در خطاب كفائي، منتهي نحوه‌ي تقنين فرق مي‌كند، در واجبات كفائيه قانون گذار يك قانوني را براي يك عنوان عام جعل مي‌كند كه اين عنوان عام انطباق بر همه پيدا مي‌كند اما به طوري است كه اگر يكي انجام داد از زمه‌ي ديگري ساقط است، در واجبات عينيّه قانوني را جعل مي‌كند، يك عنوان عامي دارد، عنوان عام انطباق بر همه‌ي افراد دارد اما به طوري است كه اگر يكي انجام داد از زمه‌ي ديگري ساقط نمي‌شود. چه لزومي دارد كه اگر ما گفتيم خطاب و به عبارت ديگر چه ملازمه‌اي هست كه اگر گفتيم خطاب قانوني است ديگر واجب عيني نشود، ما از راه انطباق عنوان بر افراد پاي افراد را پيش مي‌كشيم، از راه اينكه نحوه‌ي اين جعل قانون طوري است كه اگر يكي انجام داد اين قانون به طور كلي از بين نمي‌رود، اما در واجب كفائي طوري است كه اگر يكي انجام داد قانون از بين مي‌رود و موضوع ندارد. پس به نظر مي‌رسد كه اين اشكال چهارم هم بر فرمايش امام وارد نيست، البته اينجا در مقابل اين اشكال بعضي‌ها خواستند از راه همان انحلال حكمي كه مرحوم حاج آقا مصطفي (رضوان الله عليه) گفته بود وارد شوند و پاي افراد را در ميان بياورند كه ما گفتيم انحلال حكمي دو تا اشكال دارد و ما

نپذیرفتیم.

وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ